

ارزیابی عملیات کربلای ۵؛ بزرگ‌ترین عملیات آبی خاکی و بازتاب‌های آن

عبور از آتش



اسماعیل علوی
دبیر گروه پایداری

عملیات کربلای ۵ بلافاصله بعد از عملیات کربلای ۴ با هدف تأمین مواضعی در شرق بصره یکی از پیچیده‌ترین و بزرگ‌ترین عملیات‌های دوران ۸ ساله دفاع مقدس است که نزدیک به ۲۵ روز به درازا کشید و جنگ را با بازتاب‌ها، واکنش‌ها و تحرکات سیاسی جدید در سطح منطقه، حتی جهان مواجه نمود. مسئولان عالی رتبه کشور پیش از آن سال ۱۳۶۵ را سال تعیین سرنوشت جنگ اعلام کرده و به تبع آن بهره‌گیری از حداکثر منابع و امکانات کشور به منظور پشتیبانی از عملیات آتی در دستور کار ملی قرار گرفته بود. ایران برای پایان دادن به آثار مخرب جنگ طولانی که به کشور تحمیل شده بود، به دنبال وضعیتی بود تا ضمن تأمین گروگانی ارزشمند در خاک دشمن، به حداقل حقوق خود، یعنی تعیین و تنبیه متجاوز و دریافت غرامت با پایان یافتن مقتدرانه جنگ دست‌یابد. از این رو عملیات کربلای ۵ در فضای روانی شکست عملیات کربلای ۴ و با استفاده از سرخوشی و غفلت طرف عراقی از عدم موفقیت عملیات قبل، آغاز شد و با شکسته شدن خطوط دفاعی دشمن، بصره دومین شهر مهم عراق در معرض تهدید قرار گرفت.

■ کربلای ۴ و ۵ در چه شرایطی طراحی و به اجرا درآمد
کاهش بی‌سابقه درآمدهای نفتی به ۵/۹ میلیارد دلار، کشور را در آستانه

می‌توانست به توسعه و رشد اقتصادی کشور لطمه وارد کند. در سایر زمینه‌ها نیز وضعیت مطلوبی وجود نداشت. از این رو استراتژی به دست آوردن هدفی مهم در خاک دشمن برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی و پایان دادن به جنگ در شرایط اقتدار روی میز مسئولان قرار گرفت. در آن شرایط نشانه‌هایی از تغییر در رفتار قدرت‌های بزرگ و انعکاس آن در سازمان ملل نیز به چشم می‌آمد و آن اینکه «الگوی مدیریت جنگ ایران و عراق بدون برنده و بدون بازنده» به دلیل هزینه‌ها و مخاطرات آن کنار گذاشته می‌شد. خاورپرز دکونیاژ دبیر کل وقت سازمان ملل هم با درک و ابتکار شخصی روندهای تازه‌ای را برای پایان دادن به جنگ پیش گرفته بود که می‌توانست با تصمیم مدیریت کلان جنگ همسویی داشته باشد.

در چنین شرایطی - عملیات کربلای ۴- جنگ سرنوشت، در آخرین ساعات روز سوم دی ماه ۱۳۶۵ درحد جزیره مینوتا شلمچه آغاز شد. اما فردای آن روز عملیات بدون کسب نتیجه‌ای متوقف گردید. نتیجه تلخ و ناباورانه عملیاتی که هشت ماه برای آن برنامه‌ریزی شده بود نداشت. از این رو شلمچه محور اصلی بلافاصله طرح و اجرای عملیات کربلای ۵ با حمایت عالی‌ترین فرمانده جنگ (آیت‌الله هاشمی رفسنجانی) به یگان‌ها ابلاغ شد. پیش‌بینی این بود که نیروهای ارتش دشمن در شرایط روحیه برتر برای باز پس‌گیری فاواقدام کنند و تنها برگ برنده ایران را از کف‌اش بیرون کشیده و صدام دیکتاتور بغداد فرصت جولان سیاسی بیابد. از این رو لازم بود عملیات بعدی با سرعت و قبل از بازگشت

■ دوشنبه ۱۵ دی ۱۳۹۹
■ سال بیست‌وششم
■ شماره ۷۵۳۴

نیروهای دشمن از مرخصی تشویقی انجام پذیرد. در طراحی عملیات کربلای ۵ مناطق عملیاتی محدودتر و محورها متمرکزتر شدند اما شلمچه همچنان محور عملیاتی باقی ماند. شلمچه به دلیل دروازه شرقی بصره و نزدیک‌ترین

کاهش بی‌سابقه درآمدهای نفتی به ۵/۹ میلیارد دلار، کشور را در آستانه بحران‌های مالی و فشارهای روبه‌تزايد اقتصادی قرار داده و ناچار ساخته بود تا برای سال بعد بودجه‌ریزی با رویکرد انقباضی صورت گیرد، موضوعی که می‌توانست به توسعه و رشد اقتصادی کشور لطمه وارد کند. در سایر زمینه‌ها نیز وضعیت مطلوبی وجود نداشت. از این رو استراتژی به دست آوردن هدفی مهم در خاک دشمن برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی و پایان دادن به جنگ در شرایط اقتدار روی میز مسئولان قرار گرفت

راه برای رسیدن به دومین شهر عراقی از اهمیت زیادی برخوردار بود. ضمن اینکه مواضع و عقبه‌های یگان‌های شرکت‌کننده در عملیات کربلای ۴ در منطقه موجود بوده و نیازی برای جابه‌جایی نیرو، تجهیزات و اقدامات جدید مهندسی برای ایجاد عقبه وجود نداشت. از این رو شلمچه محور اصلی عملیات کربلای ۵ در نظر گرفته شد. موفقیت یگان‌های خط شکن خودی در شکستن خطوط پدافندی ارتش عراق و نفوذ در این محور در جریان عملیات قبل از آسیب‌پذیری خطوط دشمن در شلمچه حکایت داشت و از عوامل مهم در انتخاب شلمچه به‌عنوان محور اصلی برای حمله سرنوشت به شمار می‌رفت. ارتش عراق با این تصور که عملیات کربلای ۴ همان‌گونه وعده داده شده

بوده و تا عملیاتی دیگر فرصت لازم است، آماده فرستادن نیروهایش به مرخصی بود و قرار بود تعداد قابل توجهی از افسران ارتش عراق به مرخصی بروند که در صورت تحقق این امر آسیب دشمن را دوچندان می‌کرد.

پس از ابلاغ مأموریت جدید به یگان‌ها فرماندهان با تردید به موضوع موفقیت عملیات زود هنگام بعدی نگریسته و با آن مخالفت کردند. در این ارتباط جلسه‌ای با حضور فرماندهان و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی برگزار شد که نزدیک به ۲۴ ساعت به طول انجامید. در پایان مقرر شد تا نیروی زمینی سپاه یک هفته بعد در شلمچه عملیات نماید. با نزدیک شدن روز موعود به دلیل آماده نبودن یگان‌ها یک روز اجرای عملیات به تعویق افتاد. در پی عدم آمادگی یگان‌ها آیت‌الله هاشمی رفسنجانی یک بار دیگر در قرارگاه خاتم‌الانبیاء در حضور فرماندهان حاضر شد و به‌رغم آنکه تصور می‌شد فرماندهان برای اجرای عملیات قانع شده‌اند با موجی از تردیدها و انتقاده‌ها روبه رو شد. فرماندهان با طرح این شبهه که با در نظر گرفتن اصول نظامی و محاسبات کمی، ضریب موفقیت عملیات ناچیز است با آن مخالفت می‌کردند. سرانجام پس از ساعت‌ها بحث و بررسی فرمانده کل سپاه که به ادامه جنگ اعتقاد داشت تصمیم خود را مبنی بر اجرای عملیات در وقت مقرر اعلام کرد.

■ اجرای عملیات کربلای ۵
در ساعات پایانی روز ۱۸ دی ماه ۱۳۶۵ یگان‌های تحت امر قرارگاه کربلا خود را به نقطه آغاز عملیات رساندند و دقایق اولیه روز بعد عملیات آغاز شد. نیروهای خودی با برتری از سد موانع متعدد سپاه سوم ارتش بعث عراق گذشتند و توانستند پیچیده‌ترین، مستحکم‌ترین و شکست‌ناپذیرترین خطوط دفاعی دشمن را درهم بشکنند و در بخش‌هایی از غرب کانال ماهی و زمین پنج ضلعی مستقر بشوند. روزهای بعد به‌رغم فشار شدید دشمن توانستند مواضع متصرفه را تثبیت و سرریل‌های خود را تکمیل کنند. حتی در روز سوم عملیات رزمندگان توانستند خود را در عمق خاک دشمن به جزایر بوارین و نهر جاسم یعنی خط سوم دفاعی دشمن برسانند اما بر اثر شدت بمباران منطقه توسط انواع و اقسام آتشباری و حملات هوایی، هوای منطقه آنچنان سنگین و آلوده شده بود که تنفس را مشکل کرده بود در این شرایط بمباران شمیایی هم توسط هواییماهای دشمن انجام گرفت و کار پیشروی را با مشکل روبه رو کرد. بنابراین

تلاش رزمندگان برای اتصال به هم از طریق زمین مثلی شکل غرب کانال ماهی به بخش جنوبی آن مقدور نشد و به دلیل دسترسی نداشتن به عقبه خشکی و فشار مستمر و سنگین آتشباری دشمن پیشروی متوقف و نیروهای خودی به تثبیت مناطق تصرف شده پرداختند.

بدین ترتیب پس از ۷ روز مقاومت نیروهای خودی از محور جزیره بوارین، خط دوعیجی، نهر جاسم و اغلب جزیره ام‌الطویل عقب‌نشینی کردند. ■ **نتایج عملیات کربلای ۵**
کربلای ۵ عملیات آبی خاکی بسیار دشواری بود که در محور شلمچه به اجرا درآمد و با وجود خسارت‌های انسانی و ادوات برای دوطرف، موجب درهم شکسته شدن دژهای به ظاهر تسلیم‌ناپذیر پدافند دشمن شد و قدرت ایمان را به رخ جهانیان کشید؛ موضوعی که منجر به صدور قطعنامه ۵۹۸ در روزهای بعد شد. همچنین نیروهای خودی از ۲/۵ تا ۷ کیلومتر به بصره نزدیک‌تر شدند که با توجه به شرایط محور شلمچه از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌بود و ۷۵ کیلومتر مربع از مواضع دشمن به تصرف رزمندگان درآمد.

با این همه عملیات کربلای ۵ نتوانست عملیات سرنوشت باشد و اهداف ما را در نقطه پایان نهادن به جنگ از موضع اقتدار تأمین کند.

عملیات کربلای ۵ برخلاف سایر عملیات‌ها بازتاب وسیعی در مطبوعات و رسانه‌های غربی داشت و محافل سیاسی و نظامی را وادار به اظهار نظر و طرح نگرانی‌هایشان از قدرت معنوی رزمندگان نمود. این نگرانی‌ها دست رژیم بعث عراق را باز گذاشت تا در اعمال حیانت‌های جنگی دست به گسترش جنگ شهرها زده و در همان روزهای اول ۳۰ منطقه مسکونی در شهرها را ۱۶۵ بار مورد حملات هوایی و موشکی خود قرار دهد و مردم نقاط دوردست را به خاک و خون بکشد. حملات پرمانه ارتش بعث عراق موجب شد تا ۲۵۰۰ نفر به شهادت رسیده و بالغ بر ۷۹۰۰ هموطن مجروح شوند.

■ **جنگ نفتکش‌ها**
جنگ نفتکش‌ها نیز یکی از جنبه‌های توسعه جنگی عراق محسوب می‌شود که با وجود آغاز آن در سال ۱۳۲۳ از این مقطع شدت یافت و علاوه بر نفتکش‌ها، کشتی‌های بازرگانی نیز مورد هدف قرار گرفتند که در نتیجه آنها ۱۸۰ نفتکش مورد اصابت قرار گرفته و ۶/۰ میلیون تن نفت وارد آب‌های آزاد شد.

«سارکس داوت یانس» جانباز و آزاده مسیحی در گفت و گو با «ایران»:

همبستگی مردم رمز پیروزی در ۸ سال دفاع مقدس بود

مرجان قندی
خبرنگار

هشت سال دفاع مقدس پرافتخارترین روزهای مقاومت و پایداری ملت ایران را پدید آورد. رزمندگان صف به صف راهی جبهه‌های نبرد می‌شدند بی‌آنکه دین، نژاد و قومیت آنها را از هم جدا کند. «سارکس داوت یانس» جانباز و آزاده مسیحی معتقد است زمانی که جنگ به ایران تحمیل شد، جوانان ایرانی فارغ از تفاوت‌هایشان از جمله تفاوت دینی، لباس خدمت به تن کردند تا دین خود را به کشور ادا کنند. او می‌گوید: پشتوانه اصلی رزمنده‌ها خداوند بوده و همبستگی مردم مهم‌ترین عامل بود تا هیچ کدام از کشورها حتی ابرقدرت‌ها نتوانند در برابرمان کاری از پیش ببرند. در ایام سال نو میلادی با این آزاده و جانباز کشورمان که معتقد است بعد از ۴۰ سال همچنان زندگی‌اش با خاطرات تلخ و شیرین ۸ ساله جنگ تحمیلی عجین شده گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که پیش‌رویتان قرار داریم.

■ **وقتی جنگ شروع شد چند ساله بودید و چه شد که به قدر حضور در جبهه افتادید؟**
من متولد یکم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ در ارومیه هستم. جنگ که شروع شد ۱۵-۱۴ ساله بودم. آن موقع پیش دایم‌ام کار می‌کردم، یعنی باهم برای جهاد تراشکاری ماشین‌های سنگین را انجام می‌دادیم. در تاریخ ۱۸ مرداد ماه ۱۳۶۵ به خدمت سربازی اعزام شدم. آن زمان من هم مثل بقیه که می‌گفتند: «وظیفه هر ایرانی، چه رمنی و چه مسلمان است که برای دفاع از خاک

و میهن عزیزش خدمت کند». اما دگی خودم را اعلام کردم. بعد از ۳ ماه آموزشی من را به منطقه جنوب فرستادند. سه ماه بعد به منطقه کوشک نزدیک سهره



می‌رسید. به همین خاطر همچنان روی سر ما خمپاره و تیر و ترکش می‌ریخت. یکی برگشته بودم که عملیات شروع شد. در آن عملیات ترکش‌های خمپاره به پایم خورد و زخمی شدم. ساعت نزدیک به ۳ نیمه شب بود. بعد از ۳ ساعت درگیری تفاوت دینی، لباس خدمت به تن کردند تا دین خود را به کشور ادا کنند. او می‌گوید: پشتوانه اصلی رزمنده‌ها خداوند بوده و همبستگی مردم مهم‌ترین عامل بود تا هیچ کدام از کشورها حتی ابرقدرت‌ها نتوانند در برابرمان کاری از پیش ببرند. در ایام سال نو میلادی با این آزاده و جانباز کشورمان که معتقد است بعد از ۴۰ سال همچنان زندگی‌اش با خاطرات تلخ و شیرین ۸ ساله جنگ تحمیلی عجین شده گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که پیش‌رویتان قرار داریم.



دقیقه طول نکشید که سر و صدایشان کلاً خوابیده و دیگر صدایی نیامد. من به یکی از خمپاره‌های ۱۲۰ در جاده‌ای که بچه‌های خودمان از آنجا به عقب برمی‌گشتند در چند متری ما افتاد و اندازه‌ای متر از جاده را کند و خراب کرد. همان موقع من دیدم که آمبولانسی داشت به سمت ما می‌یعنی همان جایی که جاده خراب شده بود می‌آمد. با دقت نگاه کردم و متوجه شدم که آمبولانس خودمان است. آقای شفيعی و سرگروهبان نجفی که سرگروهبان گروه ۳ بود، آنها جلو نشستند بودند و ۸-۷ نفر سرباز هم پشت آمبولانس بودند. عراقی‌ها تا آمبولانس را دیدند به عربی فریاد می‌زدند: «آمبولانس ایرانی است!» همان طور که آمبولانس با سرعت به سمت عراقی روی سر ما ریختند و دست‌هایمان را از پشت بستند و ما را به‌طور درازکش روی زمین انداختند. آنجا ابتدای اسارت من و دوستانم بود.

همان موقع که عراقی‌ها ما را با دست‌های بسته روی زمین انداخته بودند، هنوز با خط دو ما درگیر بودند و همین‌طور تعدادشان زیاد می‌شد و تانک‌هایشان هم

عراقی‌ها رسیدیم. آنجا دیدیم داخل سنگرهای عراقی پر از آب است و فقط از آنها آب خواستیم. بعد از اینکه هر کدام مقدار کمی آب خوردیم از آنجا نگرهبان‌های عراقی عوض شدند تا خط ۲ عراق. آنجا هم تعدادی عراقی همراه با ماشین‌هایی منتظر بودند. ما را به صف و یکی‌یکی به داخل ماشین‌ها پرت می‌کردند. از آنجا ما را به تیپ‌شان بردند آنجا یک سرگرد عراقی آمد که ما اسرا را شمارش می‌کرد. به من و «محمدی دیبا» که رسید گفت: «باید جلوی دوربین به رهبران ناسزا بگویید!» چند بار تکرار کرد اما ما هیچ جوابی نمی‌دادیم. یکبار عصبانی شد و گفت: «این دو نفر را بیرون بیاورید.» همان لحظه که ما را می‌خواستند سربازان عراقی راه افتادیم. بعد از ۱۰ متر سرگروهبان نجفی و آقای شفيعی به زمین افتادند و دیگر نتوانستند راه بیایند. من به سرباز عراقی گفتم که اجازه بدهد تا ما آنها را با خودمان ببریم. دوباره دست‌هایمان را باز کردند و یک پتو و یک برانکاره به من دادند. اما آقای شفيعی گفت من خودم می‌آیم و ما فقط سرگروهبان نجفی را با برانکاره به سمت عراق بردیم. وسط راه یک سرگروهبان عراقی پایش رفته بود روی مین و از پاشنه قطع شده بود. او به عربی از عراقی‌ها این درخواست را کرد، افسر به یکی از سربازها گفت دست او نفرمان را باز کند. سرباز دست من و یکی از بچه‌ها به نام «محمدی دیبا» را باز کرد. ما به سمت آمبولانس رفتیم و دیدیم که سرگروهبان نجفی ۶-۵ تیر خورده و زخمی شده و آقای شفيعی راننده آمبولانس هم تیر خورده اما زخمش سطحی بود. آنها را از آمبولانس بیرون آوردیم اما هیچ امکاناتی نداشتیم که زخم‌هایشان را ببندیم و جلوی خونریزی‌شان را بگیریم. همان سرباز قذبلند که اول از همه جلوی سنگر ما رسیده بود آمد و از داخل جیب شلوارش چند

ضربه خورد و هنوز هم تار می‌بینم. یک بار هم سرگرد عراقی به کلیه‌ام ضربه زد و برابیم مشکل ساز شد و وقتی آزاد شدم و به ایران آمدم بعد از یکسال کلیه‌ام مشکلش حاد شد و آن را درآوردم. ■ **بجز شما اسیر دیگری هم بود که مسیحی باشد؟**
بله ۴۶ نفر از ارمنه در اسارت بودیم اما یک جا نبودیم، هرکدام در کمپ جداگانه بودیم. ■ **ارتباط‌تان با دیگر رزمنده‌ها چطور بود؟**
آنجا ما بچه‌ها هیچ مشکلی باهم نداشتیم و هنوز هم با تعدادی از دوستان با هم در ارتباط هستیم. ■ **از حس و حالتان در روز آزادی و دیدارتان با خانواده بگویید؟**
روزی که قطعنامه امضا شد تا روزی که تبادل اسرا را شروع کنند، نزدیک به دو هفته طول کشید. ما در آن مدت شب و روز چشم‌های این دو نفر را ببندید و در بصره حساب‌شان را برسد. چشم‌های ما و اسرا را نغرا تا بصره بستند. آنجا که رسیدیم دو نفر از سربازان عراقی خواستند ما را جایی ببرند، جدا از بقیه اسرا که دونفر دیگر از سربازها گفتند: «نمی‌خواهد، سرگرد ما چیزی گفته الا آن هم که اینجا نیست و...» ما که عربی بلد نبودیم آن دوست اهوازی‌مان اینها را برای ما ترجمه می‌کرد. در بصره ما را به یک ورزشگاه فوتبال بردند و در سالن‌هایش رها کردند. نزدیک به ۱۲-۱۰ روز ما را در بصره نگه داشتند و بعد از آن ما را به بغداد فرستادند. بعد از آن هم ما را به کمپ ۱۳ در مادیه فرستادند و ما ۲۶ ماه آنجا روزهای سخت اسارت را گذراندیم. ■ **آن موقع بین شما و بقیه اسرا فرق نمی‌گذاشتند؟ مثلاً بگویند این مسیحی است آنها مسلمان؟**
عراقی‌ها همه را دسته جمعی تنبیه می‌کردند و اینکه شما مسلمانی یا ارمنی یا اینکه ترکی یا کرد... تفاوتی برایشان نداشت. یکبار در تنبیه‌ها من چشمم